

لگالیستی بدون استفاده از حقوق قانونی که موجب تحریک جریان‌های "اقتدارگرا" گردد (۹) باور به پیشبرد اصلاحات از درون نهادهای رسمی به ویژه نهادهای انتخابی نظام.

بنابراین ایده اصلی "آرامش فعال"، پی‌گیری اصلاحات از درون نهادهای رسمی و بالاخص نهادهای انتخابی بر پایه قانون اساسی و بر اساس "چانه‌زنی در بالا" بوده است. تنها ضامن موفقیت این مشی، امید دستیابی به توافق با جناح رفسنجانی یعنی جناح به اصطلاح "راست عاقل و پراگماتیست"، و اهل "حساب و کتاب" بود. با این حال پس از احراز اکثریت کرسی‌ها در انتخابات شوراهای شهر و مجلس ششم، اصلاح‌طلبان حکومتی با این واقعیت ساده روبرو شدند که به موازات این پیروزی‌های انتخاباتی، نهادهای انتصابی به ویژه شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، قوه قضائیه، و در رأس همه‌ی آنها نهاد ولایت فقیه آشکارا اراده و اعتبار نهادهای انتخابی را به مسخره گرفته، در همان ابتدای کار مجلس ششم با یک حکم حکومتی ولی فقیه، هرگونه چون و چرا در مورد قانون مطبوعات مصوب مجلس پنجم را ممنوع ساختند. عاملین قتل‌های زنجیره‌ای نه تنها هرگونه تجسس درباره‌ی پرونده‌ی این قتل‌ها را غیرممکن نمودند، بلکه حتا وکلای خانواده این قربانیان را به جرم "افشای اسرار ملی" دستگیر و به زندان کشیدند. توقیف مطبوعات را رایج کردند و از بازداشت نمایندگان مجلس (نظیر لقمانیان نماینده همدان در چهاردهم دی‌ماه ۱۳۸۰) نیز ابا نکردند.

در پی این قدرت‌نمایی همه‌جانبه، جبهه دوم خرداد به تحلیل تازه‌ای از حاکمیت دست یافت که به موجب آن حاکمیت دوگانه تلقی شد، و استراتژی

"آرامش فعال" که متعلق به دوران "حاکمیت یگانه" بود، با استراتژی "بازدارندگی فعال" که با "حاکمیت دوگانه" انطباق داشت، تعویض گردید. جوهر اصلی این راهکار نظیر راهکار پیشین، اقدام از "بالا" با استفاده از نهادها و روش‌های قانونی بود و از هرگونه سیاست "فشار از پائین" اجتناب می‌شد. تفاوت اصلی این سیاست با سیاست "آرامش فعال" در این نکته بود که مقدم بر هرگونه توافق در بالا، فشار قانونی یا "بازدارندگی فعال" را لازم می‌دید.

سید مصطفی تاج‌زاده، از مدافعین پروپا قرص این راهکار در مقاله‌ای تحت عنوان "بازدارندگی فعال" در تعریف این راهکار چنین می‌نویسد: "بازدارندگی فعال، یعنی: اولاً، ارائه طرح‌هایی که جامعه را به آینده امیدوار می‌سازد. ثانیاً، بالا بردن هزینه‌هایی که مخالفان افراطی اصلاحات باید در قبال عملکرد غیرقانونی خود پردازند. این استراتژی پاسخگوست زیرا در مجموع بیشترین فایده و کمترین هزینه را دارد." (تاج‌زاده، ۱۳۸۲، ص ۱۷)

رئوس استراتژی مزبور را می‌توان چنین خلاصه کرد: (۱) امکان پیشبرد برنامه اصلاحات از راه گفتگو و چانه‌زنی عادی و طبیعی در عرصه‌ی سیاست ایران از میان رفته است (۲) در درون قوه‌ی مجریه، مشی مقاومت و بازدارندگی در جهت افزایش اختیارات ریاست جمهوری از طریق لوایح صورت می‌گیرد (۳) اعتراض مسالمت‌آمیز و قانونی به دستگیری‌ها و محاکمه‌های غیرقانونی باید گسترش یابد (۴) حضور فعال در نهادهای انتخابی ادامه یابد و از خروج از حکومت و پشت کردن به آن پرهیز شود (۵) تأکید بر قانون گرائی تداوم یابد، از هر اقدامی که با ظاهر قانون منافات داشته باشد اکیداً پرهیز شود و بحث تغییرات

در قانون اساسی تعطیل شود (۶) از هرگونه پیشتازی و فعال کردن شکاف‌ها و تفاوت‌های درون جبهه‌ی ۲ خرداد خودداری شود (۷) بخش افراطی جریان "محافظه‌کار" میل به سرکوب اصلاحات دارد، اما قادر به سرکوب محدود و کوتاه مدت است نه بیشتر.

ضامن اجرایی این راهکار نیز نظیر راهکار "آرامش فعال"، عدم دو قطبی شدن جامعه، عدم تحریک افراطیون راست و "عقلانیت" جناح رفسنجانی یا راست پراگماتیست است: "ما همچنان به محافظه‌کاران می‌گوئیم محدود کردن آزادی بیان، اندیشه را زیرزمینی می‌کند و انفجار نتیجه آن است. باید به خود نیز هشدار دهیم. نباید از ادبیات و روش‌هایی استفاده کنیم که رقیب را زیرزمینی و به انفجار اقدامات غیرقانونی تشویق کند. ما خوشحال نخواهیم شد محافظه‌کاران صریحاً اعلام کنند ما به رأی مردم و حکومت اکثریت اعتقاد نداریم. پیروزی اصلاحات در آن است که اکثر آنان سرانجام به رأی اکثریت تمکین و البته از حقوق خود استفاده کنند." (تاج‌زاده، ۱۳۸۲، صص ۱۳-۱۲) فزون بر این "بازدارندگی فعال" نظیر "آرامش فعال" از توسل به هرگونه "فشار از پائین" می‌پرهیزد؛ چرا که بر قدرت دولت و ضعف جامعه مدنی تأکید دارد، و بر این باور است که: "اصلاح‌طلبان توان آن را دارند که اعلام کنند فلان روز اعتصاب شود و بیش از پنجاه درصد کشور را به تعطیلی بکشانند. مثلاً از کارخانه‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها و ادارات و... بخواهند اعتصابی سه چهار ساعته برپا کنند. اما آیا ما که آغازگر این حرکت مسالمت‌آمیز و قانونی هستیم، پایان‌دهنده‌ی آرام آن نیز خواهیم بود؟ به نظر من به دلیل ضعف نهادهای مدنی و نداشتن قدرت کافی برای مهار

حوادث پیش‌بینی نشده و نیز به علت حضور سازمان‌یافته افراطیون مخالف اصلاحات که حاضرند بدترین جنایت‌ها را صورت دهند ... امکان استفاده از چنین روش‌هایی تا حدود زیادی منتفی بوده است؛ تا زمانی که کارد به استخوان برسد." (تاج‌زاده، ۱۳۸۲، صص ۱۸-۱۷، تأکیدات از ماست).

استراتژی "بازدارندگی فعال" راهکار خاتمی در دوره‌ی دوم ریاست جمهوری وی محسوب می‌شود که تاکنون نیز ادامه دارد. مع الوصف این راهکار مورد موافقت همه‌ی جریان‌های جبهه‌ی دوم خرداد نیست. در میان این جبهه لااقل می‌توان از سه راهکار عمده‌ی دیگر نام برد:

الف) خروج از حکومت

ب) حضور فعال و مستمر تا اخراج

ج) اقدام هماهنگ

این سه راهکار را می‌توان در اساس بر پایه‌ی معیار "فشار از پائین" یا "فشار از بالا" طبقه‌بندی کرد. سیاست خروج از حکومت بر اصل "فشار از بالا" استوار است؛ حال آنکه استراتژی "حضور مستمر تا اخراج" بر اصل "فشار از پائین، چانه‌زنی در بالا" ابرام می‌ورزد، و راهکار "اقدام هماهنگ" که بر پایه‌ی عدم کارآئی "چانه‌زنی در بالا" تعریف می‌شود، تنها قائل به "فشار از پائین" است. باید در جزئیات این سه راهکار دقیق شویم.

الف) خروج از حاکمیت

استراتژی مزبور بر این فرض استوار است که حاکمیت نه دوگانه، که یگانه و حتا شخصیست، و اصلاحات در ساختار قدرت به بن بست رسیده است و نمی‌توان با رجوع به قانون اساسی و روش‌های قانونی تغییری در حاکمیت به وجود آورد. به زبان عباس عبدی یکی از سخنگویان اصلی این راهکار: «اصلاً حاکمیتی مطرح نیست که دوگانه باشد، بلکه اراده‌ی شخصی جاریست» (عبدی، ۱۳۸۲، ص ۱۳۴) و این که: «در ایران بن بست حقوقی وجود ندارد، زیرا حقوق به آن معنا حاکم نیست». (همانجا، ص ۷۸) با این حال این نگرش بر آن است که: «اصلاحات در میان جناح راست هنوز طرفدارانی دارد. اصلاحات میان راست سنتی جایی دارد، بنابراین باید آنها را متقاعد کرد که از این رفتارها دست بردارند. مصلحت‌گرایان هم که به پراگماتیسم گرایش دارند و حتا ممکن است یک شبه بتوانند در چهار چوب دموکراسی عمل کنند. تنها نیروئی که می‌ماند راست افراطی است، آنها باید منزوی شوند.» (همانجا، ص ۷۷)

از این رو به گمان عبدی با خروج اصلاح‌طلبان از حکومت تعارض درون طیف راست افزایش یافته و جریان اصلاحات به نحو مؤثرتری توسط مصلحت‌گرایان و راست سنتی پی‌گیری خواهد شد. پس «نکته مهم این است که بتوان اعتماد بخشی از جناح راست را هرچه بیشتر جلب کرد.» (همانجا، ص ۷۸) ضامن اجرای این استراتژی نیز نظیر استراتژی «آرامش فعال» و «بازدارندگی فعال» «پراگماتیست‌های راست» (جریان رفسنجانی) تلقی می‌شوند. به عبارت دیگر اصلاح‌طلبان حکومتی با خروج از حکومت «مشروعیت» خود را حفظ می‌کنند و منتظر می‌مانند تا با اوج‌گیری تضاد بین گروه‌بندی‌های جناح‌های راست، دوباره

راه بازگشت‌شان به حکومت هموار گردد: "بیرون رفتن از حکومت به معنی قطع رابطه با حکومت نیست، بلکه می‌توان گفتگو و تعامل داشت، حضور هم داشت، ولی مشروعیت‌ش را نپذیرفت و این هم بدان معنی نیست که هر روز این نظر را اعلام کرد... بیرون رفتن باید همراه با باز گذاشتن راه برگشت باشد یعنی اصلاح‌طلبان در وضعیتی خاص و با پذیرش شرایط و دادن ضمانتی از جانب جناح متقابل به حاکمیت برگردند." (همانجا، ص ۸۹، تأکید از ماست)

یکی دیگر از عوامل پیشبرد این طرح اعمال، فشار خارجی یعنی امپریالیزم آمریکا بر رژیم‌های منطقه و ایران پس از واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر است که به گمان طرفداران این راهکار می‌تواند در جهت پذیرش "اصلاح از درون" مؤثر واقع شود. راهکار "خروج از حکومت" که پیش از انتخابات شوراها در نهم اسفند ماه ۱۳۸۱ و اشغال عراق به دست آمریکا تدوین گردیده، اساساً "متوجه اعمال فشار بر بخشی از به اصطلاح "محافظه کاران" به منظور دستیابی به توافق با آنان بوده است. اما، پس از رد دو لایحه رییس جمهوری، اعتراض‌های دانشجویی تیرماه ۱۳۸۲ و بی‌پاسخ ماندن "نامه‌ی سرگشاده ۱۳۷" نماینده‌ی مجلس خطاب به خامنه‌ای" در چهارم خردادماه ۱۳۸۲، شعار خروج و استعفای دسته جمعی ۲ خردادی‌ها از حکومت و مجلس، ابعاد تازه‌ای به خود گرفته است. این طرح اکنون از پذیرش بیشتری در صفوف جبهه‌های متفرق و از هم گسیخته ۲ خردادی‌ها برخوردار گشته است. برخی از این جریان‌ها اکنون به طرح شعار "تهدید به استعفا" به موازات تبلیغ "ائتلاف با غیرخودی‌های قانون‌گرا نزدیک به ۲ خردادی‌ها، یعنی

جریان‌های ملی - مذهبی و نهضت آزادی برآمده‌اند و از "فشار از پائین" یا نافرمانی مدنی و همه‌پرسی علیه نظارت استصوابی دم می‌زنند.

ب) حضور مستمر و فعال تا اخراج

شماری از رهبران جبهه مشارکت، نظیر حجاریان و جلالی‌پور، ضمن ایراد مخالفت‌هایی با استراتژی خاتمی و مجاهدین انقلاب اسلامی مبنی بر "بازدارندگی فعال" از یک سو، و "خروج از حکومت" از سوی دیگر، از راهکار "حضور مستمر و فعال تا اخراج" دفاع می‌کنند. معنای این راهکار "فشار از پائین و چانه‌زنی در بالا" است. از دیدگاه پیروان این استراتژی، ساختار قدرت در ایران از دوم خرداد ماه ۱۳۷۶ به این سو بر "حاکمیت دوگانه" استوار بوده است. این "حاکمیت دوگانه" از مشروعیتی دوگانه، یعنی زمینی و قدسی برخوردار است و هدف از اصلاحات باید نهادینه کردن حاکمیت دوگانه یا ایجاد "ولایت مشروطه" باشد که در آن هر دو پای حکومت یعنی قوه قهریه و نهادهای ولایت از یکسو، و نهادهای انتخابی و "دمکراتیک" از سوی دیگر، به رسمیت شناخته شوند. مرز هر کدام هم باید کاملاً مشخص گردد و تقسیم کار سیاسی در میان آنان شکلی روشن پیدا کند. حجاریان درباره راهکار پیشنهادی خود چنین می‌نویسد: "اگر دوگانگی کارکردی شود، رژیم مشروطه می‌شود. از ملزومات تاکتیکی مشروطه‌طلبی در این مرحله حضور اصلاح‌طلب‌ها در بالا و پایین است. باید فشار و چانه‌زنی را هم محور کرد، چه اگر هریک ساز خود را بزنند، یکدیگر را خنثی می‌کنند و مؤثر نخواهند بود. فشار از پایین باید هم‌محور با چانه‌زنی در بالا باشد... تاکتیک فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا در صورت خروج از حاکمیت دیگر کارکردی ندارد و

فقط باید فشار از پایین آورد، که میزان توفیق آن هم معلوم نیست." (حجاریان، ۱۳۸۲، ص ۱۳۰)

این راهکار، برخلاف راهکار "خروج از حکومت"، از اندیشه‌ی اخراج از حکومت جانبداری می‌کند. زیرا به گمان طرفداران آن: خروج، منفعلانه و مذموم است و در ذهن مردم تداعی بی‌عرضگی، فرار، ناپایداری و ترک سنگر می‌کند و حال آن که اخراج مشروعیت‌ستان است. البته این راهکار نیز قبل از بروز جنبش‌های اعتراضی دانشجویی خرداد و تیرماه ۱۳۸۲ تدوین گردیده، طبعاً "مصلحت‌های" مربوط به دورانی را که در آن دانشجویان و مردم با شعار "خاتمی بی‌عرضه، استعفا، استعفا" به خیابان‌ها آمده‌اند، در نظر نمی‌گیرد. امروزه اما سخنگویان جبهه مشارکت، "مصلحت" استعفا را نادیده نمی‌گیرند. مدافعین راهکار "فشار از پایین، چانه‌زنی در بالا" از تعهد مؤکد به قانون اساسی و روش‌های لگال پیروی نمی‌کنند. به باور آنان "مشکل قانون‌گرایی آقای خاتمی در این است که ایشان مراجع متعدد قانونگذاری را پذیرفته‌اند. شعار قانون‌گرایی ایشان خوب است، ولی عمل قانون‌گرایی‌شان به این صورت مناسب نیست... به هر حال... در رژیم‌هایی که هنوز در مشروعیت مشکل دارند، و حکومت مشروعیت دوگانه دارد شعار قانون‌گرایی چندان اساس محکمی ندارد." (حجاریان، ۱۳۸۲، ص ۱۴۰).

از این رو به منظور درگیرکردن مردم در صحنه و اعمال فشار از "پایین"، توسل به روش‌های بسیجی و حتا اشکالی از نافرمانی مدنی را باید مجاز پنداشت: "در استراتژی‌های اعتدال، آرامش فعال و بازدارندگی فعال، مردم فقط تماشاگر نخبگان هستند؛ در حالی که... مردم سرمایه‌اصلاح‌طلبان هستند، لذا باید آن‌ها را

به صحنه کشاند. باید ستاد فعال داشت. طرفداران بازدارندگی فعال به نافرمانی مدنی اعتقاد ندارند، فقط در polity حرکت می‌کنند و به جامعه مدنی وارد نمی‌شوند؛ ولی در استراتژی من اشکالی از نافرمانی مدنی هم وجود دارد." (همانجا، ص ۱۳۳). با این حال طرفداران این راهکار قاطعانه با استراتژی "اقدام هماهنگ" که هرگونه "چانه‌زنی در بالا" را مردود می‌پندارد، مخالفند و شرط لازم موفقیت "اصلاحات از درون" را حضور یک "حزب محافظه‌کار روشن‌اندیش و قانونگرا" تلقی می‌کنند (نگاه کنید به جلالی‌پور، ۱۳۸۲، ص ۱۱۱). به این اعتبار بر "مشروطه‌خواهی" خویش و لزوم "چانه‌زنی در بالا" اصرار می‌ورزند. یکی دیگر از تدابیر راهکار مزبور، گسترش دایره ائتلاف جبهه دوم خرداد از محدوده "خودی‌ها" به نیروهای ملی - مذهبی و نهضت آزادی، و طرح شعار فراندم به منظور لغو نظارت استصوابی‌ست. جلالی‌پور می‌نویسد: "راهکار اول... ماندن فعال تا رسیدن به نتیجه به قیمت اخراج، یعنی تا امکان دارد اصلاح‌طلبان می‌مانند و از موقعیت‌هایی که در نهادهای مختلف از قبیل دولت، مجلس، نهادهای مدنی، مطبوعات و... دارند به طور جدی‌تری استفاده می‌کنند... و با جلب ۱۹۴ رأی از نمایندگان، فراندم را اجرا کند. همچنین جبهه دوم خرداد باید نیروهای سیاسی مردم سالار و موجود را به رسمیت بشناسد. نیروهای ملی - مذهبی و نهضت آزادی به هر حال نیرویی شناخته شده در کشورند؛ کمیسیون ماده ۱۱۰ مجلس راهی برای رسمیت‌یافتن آن‌ها ارائه دهد یا در جلسات دوم خرداد از این گروه‌ها دعوت شود." (جلالی‌پور، ۱۳۸۲، ص ۹۷). محور سیاست ائتلاف با نیروهای "غیرخودی" نیز این نحو تشریح می‌گردد: "جنبش دوم خرداد باید کوشش کند که

زمینه مشارکت تمام افراد، شخصیت‌ها و نیروهایی که به تمامیت ارضی ایران، روش‌های اصلاحی مسالمت‌آمیز، دموکراسی و حاکمیت ملی پای‌بند هستند را در مسیر ساختن نهادهای مردم‌سالار در عرصه عمومی ایران فراهم کند. زیرا هدف اصلی مخالفان افراطی اصلاحات با اتکا به دولت پنهان این است که ائتلاف بزرگ و نانوشته نیروهای مردم‌سالار را در جنبش اصلاحی تخطئه و مرعوب کنند. در حالی که این ائتلاف یکی از لنگرگاه‌های بزرگ جامعه ایران در جهان ناامن کنونی است." (جلایی‌پور، ۱۳۸۲، ص ۱۱۵). در راستای همین سیاست "ائتلاف بزرگ"، انتشار "بیانیه نیروهای فرهنگی - سیاسی ایران درباره راهکارهای تقویت توان ملی در برابر تهدیدات خارجی" به تاریخ (۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۲)، و نیز بیانیه "برای اتحاد جمهوری خواهان ایران" (تاریخ ۷ خردادماه ۱۳۹۲ در خارج از کشور) معنا و مفهوم می‌یابد. بیانیه نخست با امضای بخشی از نیروهای جبهه دوم خرداد، به ویژه وابستگان به جبهه مشارکت، نهضت آزادی و جریان‌های موسوم به ملی - مذهبی انتشار یافته، و بیانیه دوم متضمن همان محورهایی است که از جانب جلالی‌پور برای "ائتلاف بزرگ" پیشنهاد شده است. تهیه‌کنندگان بیانیه "برای اتحاد جمهوری خواهان ایران" در مقدمه بیانیه خود ضمن برشمردن "دستاوردهای حرکت اصلاح‌طلبانه دوم خرداد"، از اتکای "یک سویه بر ظرفیت‌های قانون اساسی و کم‌توجهی به سازماندهی نیروهای جامعه مدنی" یاد می‌کنند و اشعار می‌دارند که: "در چنین وضعیتی همگامی و هماهنگی افراد و نیروهای آزادی‌خواه و ایجاد یک جنبش وسیع دمکراتیک می‌تواند اقتدارگرایان را به تمکین و پذیرش مطالبات مردم و ادار سازد و راه دستیابی به آزادی‌های سیاسی، برگزاری انتخابات آزاد و

در نهایت مراجعه به آراء عمومی را برای تغییر قانون اساسی و گذار به دموکراسی بگشاید.

بنا بر این، هدف بلافاصله‌ی "اتحاد جمهوری خواهان ایران" براندازی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری لائیک و دموکراتیک (جمهوری تمام عیار) در ایران نیست؛ بلکه به راه انداختن "یک جنبش وسیع" است برای به "تمکین واداشتن" (بخوانید واپس‌نشاندن) "جناح اقتدارگرای" جمهوری اسلامی. از این رهگذر است که "راه دست‌یابی" به "آزادی‌های سیاسی" باز می‌شود و زمینه برای "انتخابات آزاد" - که منطقی‌تر است به همیاری جناحی از اصلاح‌طلبان حکومتی برگذار شود - رفته رفته هموار می‌گردد. تازه پس از این "انتخابات آزاد" است که "سرانجام" زمینه برای اجرای "فراندم" فراهم می‌آید؛ فراندمی که قرار است "گذار مسالمت‌آمیز" از جمهوری اسلامی به جمهوری لائیک را تسهیل کند و "حکومت آشتی ملی" را فراچنگ آورد.

همانندی این راه‌کار با راه‌کار "جبهه مشارکت اسلامی"، هماهنگی این دو خط مشی را "مشروعیت" بخشیده است. اگر در مقطع برگزاری کنفرانس برلن، هماهنگی این دو خط‌مشی با هم، بهانه‌ی حکومت برای تهاجم گسترده به جناح چپ اصلاح‌طلبان داخل کشور شد، اینک با شفافیت‌یافتن مواضع جناح راست جمهوری خواهان خارج از کشور یعنی "اتحاد جمهوری خواهان ایران"، اصلاح‌طلبان حکومتی با آسودگی بیشتری می‌توانند با متلفین خود در خارج از کشور به همکاری پردازند و از آن‌ها بخواهند که در مقام لابی جبهه اصلاح‌طلبان حکومتی،

به جلب حمایت مقامات اروپایی و آمریکایی از خط اصلاحات در ایران برآیند و دوری گزینی از خط براندازی جمهوری اسلامی.

ج) اقدام هماهنگ

علی‌رضا علوی تبار یکی از سخنگویان اصلی "اقدام هماهنگ" است و از اصلاح‌طلبانی که در میان پایه‌های دانشجویی جبهه دوم خرداد هواداران بسیار دارد. او به بی‌حاصلی گفتگو با "راست سنتی" و غیرممکن بودن گفتگو و تعامل با "راست افراطی" که "بیشتر یک باند مافیایی قدرت - ثروت است" (علوی تبار، ۱۳۸۲، ص ۶۲) رسیده است و به این دلیل سیاست "چانه‌زنی در بالا" را نادرست و ناکارا ارزیابی می‌کند و از "اقدام هماهنگ" سخن می‌گوید. جوهر این راه‌کار "فشار از پایین" به ویژه از راه ناآرامی مدنی و جنبش‌های مسالمت‌آمیز است. علوی تبار و همفکرانش بر این باورند که: "ساخت قدرت واقعا" موجود در ایران بر خلاف آن چه که در حقوق اساسی کشور تصریح شده است گرچه ظاهراً ساخت دوجانبه (ساخت قدرتی که در آن منبع مشروعیت سیاسی به نحوی ناشی از جامعه و مردم است و نهادهایی برای مشارکت جامعه در تصمیم‌گیری‌های سیاسی وجود ندارد) است یا حداقل دوگانه است. (علوی تبار، همانجا، ص ۵۸). در چنین شرایطی هدف نهضت دمکراتیک باید "اصلاحات بنیادین" باشد، ولو آن که روش آن "اصلاح‌طلبانه و مبتنی بر اقدامات نهادهای مدنی، مسالمت‌جویانه و غیرخشن" باشد. از این رو بر خلاف اظهارات خاتمی، "سخن از تغییر قوانین نه تنها خیانت نیست بلکه در مواردی وظیفه است." (همانجا، ص ۶۳). با چنین نگرشی است که از رفیراندم جانبداری می‌کنند؛ آن هم نه تنها برای "لغو نظارت استصوابی" که حول

یک رشته تغییرات در قانون اساسی که اهم آن عبارت است از: ۱) دگرگونی اساسی در قوه قضائیه به منظور ایجاد نظارت مردم سالارانه بر این قوه ۲) بخشودن محکومین جرایم سیاسی و عدم پیگیری پرونده کسانی که تا پیش از همه پرسی به انجام جرایم سیاسی متهم شده‌اند ۳) حذف کامل نظارت استصوابی از نظام انتخاباتی کشور ۴) سلب اختیار قانونگذاری از همه نهادها و مراکز کشور غیر از مجلس شورای اسلامی ۵) حذف ضرورت اخذ مجوز و پروانه آغاز به کار برای انتشار روزنامه، تأسیس و تشکیل حزب و سازمان سیاسی ۶) برقراری و تحکیم روابط عادی و مبتنی بر منافع ملی با همه کشورهای جهان از جمله آمریکا غیر از حکومت اسرائیل (علی رضا علوی تبار، ۱۳۸۲، ص ۶۱).

می‌بینیم که همه پرسی مورد نظر این جریان الغای نهاد ولایت فقیه را در بر نمی‌گیرد. اگرچه مدافعین راه کار "اقدام هماهنگ"، از "اصلاحات بنیادین" سخن می‌گویند و در طیف جبهه دوم خرداد، چپ‌ترین جناح می‌شوند، اما آنان را نباید طرفداران یک جمهوری لائیک پنداشت. هدف آنان برقراری یک "حکومت دینی" است (همان‌جا، ص ۷۵). به این اعتبار منظور آنان از رفراندوم درباره‌ی قانون اساسی، همه پرسی در راستای لغو نظام ولایت فقیه و جدایی دین از دولت نیست. مبانی و جهت‌گیری‌های این راه کار را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۱) گفتگو و چانه‌زنی در درون ساخت قدرت بی‌ثمر است. اصلاح‌طلبان باید

بر بسیج عمومی تکیه کنند.

- ۲) برای تداوم اصلاحات باید بیشتر بر حقوق دموکراتیک تأکید کرد و نه قوانینی که تعبیر مردم سالارانه از آنها ممکن نیست.
- ۳) در پیشبرد اصلاحات نباید از توسل به اشکال نافرمانی مدنی پرهیز کرد.
- ۴) علی‌رغم پیشبرد فعالیت جبهه‌ای و طرح مطالبات "حداقل" نباید از طرح مطالبات حزبی و فراتر از حداقل‌های پذیرفته‌شده، خودداری ورزید.
- ۵) دولت خاتمی را باید به عنوان گامی در مسیر و نه رسیدن به هدف ارزیابی کرد و از زاویه "خواسته‌های حداکثر" این دولت را نقد کرد.
- ۶) همه‌پرسی را باید به روشی برای اصلاحات بنیادی تبدیل کرد.
- ۷) محافظه‌کاران بر خلاف ادعاها و قدرت‌نمایی‌هایشان، ظرفیت بسیار محدودی برای سرکوبی و اعمال خشونت دارند.
- ۸) دایره شمول جبهه دوم خرداد را باید گسترش داد؛ به طوری که همه نیروهای طرفدار مردم‌سالاری و اصلاح‌طلبی در ایران امروز را در برگیرد. تفاوت عمده این راه‌کار با دیگر راه‌کارهای مطروحه دوم خردادی‌ها در این است که با مردود شمردن سیاست "چانه‌زنی در بالا" و تبلیغ ایده نافرمانی مدنی، دوران "عبور از خاتمی" را پیش از انتخابات ۹ اسفند ماه ۱۳۸۱ اعلام داشته است. نظر به تعدد راه‌کارهای مطروحه در جبهه دوم خرداد و لزوم انعکاس روشن‌تر نقاط اشتراک و افتراق آنها، ماحصل نکات مطروحه در این بخش را از طریق یک جدول ترکیبی نشان می‌دهیم.

نام	راه کار	حاکمیت یک پایه	حاکمیت دوگانه	توسل به قانون اساسی و قانون گرای	فشار یا چانه زنی از بالا	فشار از پایین	ائتلاف یا غیر خودی ها	جلب اعتماد با توافق جناح رفسنجانی
خاتمی	آرامش فعال	آری	نه	آری	آری	نه	نه	آری
خاتمی	بازدارندگی	نه	آری	آری	آری	نه	نه	آری
عباس عیدی	خروج از حکومت	آری	نه	نه	آری	نه	آری /	آری
جلایی پور / ججاریان	حضور فعال و مستمر تا اخراج	نه	آری	نه	آری	آری	آری	آری
علوی تبار	اقدام هماهنگ	آری	نه	نه	نه	آری	آری	نه

در میان راه کارهای مزبور، راه کارهای اتخاذ شده توسط خاتمی و مجاهدین انقلاب اسلامی یعنی "آرامش فعال" و "بازدارندگی فعال" محافظه کارترین، و راه کار پایه های دانشجویی جبهه دوم خرداد یعنی "اقدام هماهنگ" رادیکال ترین محسوب می شوند. راه کارهای "خروج از حکومت" و "حضور فعال و مستمر تا اخراج" که بیشتر مورد حمایت جبهه مشارکت بوده است، از موضعی بینابینی برخوردارند.

۵. انتخابات شوراهای شهر در نهم اسفندماه ۱۳۸۱: نماد شکست اصلاح از درون

انتخابات شوراهای شهر در نهم اسفندماه ۱۳۸۱ پایان کار جبهه اصلاح طلبان موسوم به ۲ خرداد بود. این نکته از نظر فعالین جبهه مزبور دور نمانده است: "تقریباً وضع فعلی خبر از پایان تأثیرگذاری ایده اصلاحی جبهه دوم خرداد در عرصه سیاسی می‌دهد.... جمهوری اسلامی‌ای که به وسیله محافظه‌کاران مصادره شده است، امکان اصلاح از درون را حتا به فرزندان امام و انقلاب نمی‌دهد... اگر مخالفان اصلاحات زیر بار دو لایحه نروند و ایده راهبردی جنبش اجتماعی ایران که تاکنون "جنبشی اصلاحی" بوده در آستانه تغییر به یک "جنبشی اصقلابی" است. جنبش‌های اصقلابی جنبش‌هایی هستند که از یک نظر اصلاحی هستند (و انقلابی نیستند) زیرا همچنان هواداران آن به روش‌های مسالمت‌آمیز و آرام در پیگیری مطالبات خود معتقدند. و از طرف دیگر این جنبش‌ها دیگر اصلاحی نیستند چون تغییرات را از طریق ساز و کارهای خارج از نظام جستجو می‌کنند و از این نظر به یکی از ویژگی‌های جنبش‌های انقلابی نزدیک می‌شوند." (جلایی‌پور، سه شنبه ۶ خرداد ۱۳۸۲). البته مخالفان اصلاحات حکومتی زیر بار دو لایحه نرفتند و چه بسا اگر این دو لایحه را می‌پذیرفتند هم پس از بی‌اعتباری کامل اصلاح طلبان حکومتی در ۹ اسفند، در روش مردم نسبت به آنها توفیر چندانی حاصل نمی‌شد؛ چرا که: "مردم از بحث اصلاحات عبور کرده‌اند... اعتقاد من این است که اگر ۷ یا ۸ ماه پیش این لوایح می‌آمد و همان‌طور که پیشنهاد شده بود تصویب می‌شد و شورای نگهبان نیز بدون مقاومت این لوایح را امضا می‌کرد آن زمان می‌توانست

امیدبخش باشد و بازتاب مثبتی در جامعه داشته باشد. اما امروز و به‌ویژه بعد از حوادث عراق (که این حوادث مهم‌تر از تأثیراتی که در عراق داشت تأثیرات فکری و سیاسی‌ای بود که در جامعه ما داشت) دیگر معلوم نیست بشود. آمریکا به عراق حمله نظامی کرد اما حمله غیرمستقیمی که به ایران شد در ماجرای عراق به مراتب وسیع‌تر و مؤثرتر بود. الان جامعه به این جا رسیده که امید این که به کمک نیروهای داخلی، بدون هزینه و با مسالمت تغییراتی ایجاد شده و فضا را در جهت دموکراسی، آزادی و رعایت حقوق مردم بازتر شود، عملی نیست." (عمادالدین باقی ۷ خرداد ۱۳۸۲). بی‌تردید، سقوط عراق در کمتر از یک ماه، یکی از عوامل سیاسی بسیار مهمی است که ضعف و بی‌پایگی کلیه رژیم‌های استبدادی و از جمله جمهوری اسلامی را بر عموم مردم منطقه و کشور ما آشکار ساخته است. اما رویگردانی مردم از خاتمی و جبهه دوم خرداد را در همان تحریم انتخابات از جانب بیش از ۹۰ درصد واجدین شرکت در انتخابات می‌توان مشاهده کرد. مردم در تجربه شش ساله خود با کابینه خاتمی و مجلس ششم دریافته‌اند که اقدامات رئیس جمهور از حد "گفتار درمائی" فراتر نرفته، شوراهای شهر و روستا و مجلس ششم نیز جز پرگوخانه‌هایی بی‌حاصل نبوده‌اند. سخنگویان جبهه دوم خرداد در مقابل این رویگردانی گسترده مردم غالباً مایلند چنین وانمود کنند که اصلاح‌طلبان حکومتی، بر خلاف جناح به اصطلاح "اقتدارگرا"، از مشروعیت برخوردارند؛ هرچند که مقبولیت خود را از دست داده‌اند. پرسیدنی است که آنان به عنوان قشر صاحب امتیاز و "خودی" حکومت، از کدام "مشروعیت" برخوردارند؟ پاسخ به این پرسش را از خلال اظهارنظرهای جلالی‌پور درباره

چرایی رویکرد مردم به اصلاح طلبی می‌توان دریافت: "یکی از دلایل مسلط شدن گفتمان دموکراتیک شاید آن است که مردم یک بار انقلاب و جنگ کرده‌اند و دیگر نمی‌خواهند هزینه پرداخت کنند. رأی می‌دهند یا نمی‌دهند، روزنامه می‌خرند، مخالف یا منتقدند، ولی خودشان را به آب و آتش نمی‌زنند. دقت کنید مردم سر سفره هیچ چیز را قبول ندارند و این‌ها را در صحبت‌هایشان رد و بدل می‌کنند، ولی از خانه که بیرون بیایند پدر به پسر می‌گوید: بچه جان مواظب خودت باش! پسر هم در مکان عمومی اگر حرفی هزینه داشته باشد نمی‌زند. در حالی که قبل از انقلاب هزینه دادن ارزش بود، یعنی این که فرد هزینه بدهد، شکنجه شود، حتی آشنایی با این آدم‌ها افتخار بود ولی الان حرف این است که اگر فردی زیر شکنجه اعتراف کند یا حرفی بزند هیچکس ناراحت نمی‌شود. همه به او حق می‌دهند که در زندان گرفتار است. ولی در شرایط انقلابی اگر کسی می‌برد بی‌اعتبار می‌شد. در جنبش‌های اصلاحی حساب و کتاب نقش بیشتر دارد. تغییر گفتمان اینجاست که خودش را نشان می‌دهد." (جلایی‌پور، دوشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۸۲). با همین استدلال می‌توان چنین نتیجه گرفت: "مشروعیت" اصلاح‌طلبان که به مدد رأی مردم در دوم خرداد حاصل آمد، ناشی از این واقعیت است که مردمی که "سر سفره هیچ چیز [بخوانید جمهوری اسلامی] را قبول ندارند"، وقتی از خانه بیرون می‌آیند و می‌دانند که زیر ساطور جمهوری اسلامی قرار دارند، آن جناح از رژیم را که مدعی "اصلاح از درون" یا اصلاح بی‌هزینه است، انتخاب می‌کنند و جلو می‌اندازند. اما آیا "انتخاب" از سر ناچاری و ناگزیری می‌تواند مبنای "مشروعیت" باشد؟ اگر چنین است، پس باید اذعان کنیم که "مشروعیت" اصلاح‌طلبان حکومتی

در وهله نخست مرهون این امر است که آنان "خودی" نظام‌ند و با مشکل "انسداد سیاسی" روبرو نیستند. و بنابراین ظاهراً می‌توانند محل التجائی برای مردمی باشند که نمی‌خواهند صرف هزینه کنند. به عبارت دیگر، اصلاح‌طلبان حکومتی "مشروعیت" خود را باید بخشاً در گرو وجود همان شرایط سرکوب سیاسی ببینند که بجز "خودی‌ها" برای سایرین حق نق کشیدن قائل نیست؛ چون در غیر این صورت مردم مجبور نبودند آن چه را که در مطبخ و نهان می‌گویند، در کوی و برزن نگویند. در آن صورت می‌توانستند آشکارا بگویند "هیچ چیز (رژیم جمهوری اسلامی در تمامیتش) را قبول ندارند." اگر در استدلال آقای جلالی‌پور پیرامون دلیل بروز اصلاح‌طلبی و حمایت مردم از اصلاح‌طلبان باریک شویم، در می‌یابیم که اظهارات ایشان با آن چه منکور اولسون (Mancur Olson ۱۹۶۵) نظریه پرداز مکتب "گزینه عمومی" public choice، "پارادکس اقدام جمعی" نامیده، انطباق دارد. پارادکس مزبور ناظر بر این است که وجود منافع مشترک در میان یک گروه شرط کافی برای اقدام جمعی آنان نیست؛ چرا که هر یک از افراد ذینفع در یک اقدام جمعی مایل است ضمن بهره‌برداری از سود ناشی از اقدام جمعی، از پرداخت هزینه شرکت در آن شخصاً معاف باشد. در نتیجه از دیدگاه اولسون، افراد، علی‌رغم اشتراک منافع مایل به شرکت در اقدام جمعی نیستند؛ مگر آن که بنا به دلایل دیگر - به مثل حضور یک اقلیت سازمان‌یافته و منضبط یا وجود یک گروه ذینفع - اقدام جمعی میسر گردد. مطابق همین پارادکس، انقلاب‌ها ناممکن‌اند؛ مگر آن که یک گروه توطئه‌گر متشکل و ذینفع فعالانه برای بروز آن بکوشد. رفتار فرصت‌طلبانه و سودجویانه افراد در حرکات جمعی را پدیده "موج

سواری" (free rider) نامیده اند. در این شیوه بررسی اقدام جمعی، انگیزه مشارکت افراد در حرکات جمعی محاسبه "سود و زیان" شخصی فرض می‌شود. به عبارت دیگر عقلانیت اقتصادی به کردارهای جمعی تسری داده می‌شود. در تقد خصلت یک سوبه و تقلیل گرای این نگرش ضرورست دوباره در منشأ حرکت جمعی تأمل کنیم. برای نمونه انقلاب بهمن را در نظر آوریم. شرکت کنندگان در این انقلاب از مرگ هراسی به خود راه نمی‌دادند؛ آنان فداکردن جان خود را "هزینه" تلقی نمی‌کردند؛ بلکه چون زائری که طی مقصد را فی نفسه پاداش تلقی می‌کند، ایثار جان و زندگی خویش را "سود" خود می‌دانستند. آنان با خود می‌گفتند: حتا اگر ما نتوانیم آزادی ایران را از چنگال نظام سلطنت به چشم خود ببینیم، دست کم این سعادت را داریم که در راه این آرمان پیکار کنیم. نفس این پیکار، بزرگ‌ترین پاداش بود؛ زیرا از خلال همین بیداری و قیام عمومی، مردم به قدرت خود اعتماد یافته، توهین و تحقیر روزمره را از جانب دربار و ساواک تحمل نمی‌کردند. ملتی که به قیام برخاسته بود، به جای گردن نهادن به سروری شاهان، سروری خود را در جامعه اعلام می‌داشت.

اگر بخواهیم از استعاره آقای جلایی‌پور استفاده کنیم، باید بگوئیم که آن روز که پدر و فرزند حرف خود را تنها در نهان و بر سفره نزنند، بلکه بی‌محابا آن را در خیابان فریاد کشند، آن روز، پیکار تا به آخر برای آرمان آزادی "هزینه کردن" تلقی نخواهد شد؛ بلکه "سود" هر شهروند تلقی خواهد گردید. اقدام جمعی به معنای عمیق و فراگیر خود زمانی شکل می‌گیرد که مردم میهن ما، بر خلاف اصلاح‌طلبان حکومتی، برای شرکت در فرایند سیاسی از منطق "سود و زیان"

بازاری‌ها پیروی نکنند و این جایجائی مفهوم "هزینه" و "سود" [که بنا به گفته آلبرت هیرشمان (۱۹۷۴، ص ۹) یکی از مؤلفه‌های اصلی شکل‌گیری اعتراض جمعی است] صورت پذیرد. آن روز، مردمان ایران‌زمین خود را همبسته‌ترین مردم سراسر جهان خواهند یافت و بهترین ارزش‌های نوع دوستی را که در تاریخ‌مان جایگاهی دیرینه دارد - و رواج فرهنگ بازار در یکی دو دهه اخیر بر آن غبار افکنده است - دگر بار ترو تازه خواهند کرد.

اما بگذارید برای درک نتایج منطقی بحث آقای جلالی‌پور، صفری و کبراهای وی را بپذیریم و قبول کنیم که اصلاح‌طلبی مردم از این جا ناشی می‌شود که آنان می‌خواهند ضمن بهره‌مندی از تغییرات عمومی در جهت اصلاح اوضاع، به شخصه هزینه‌ای پرداخت نکنند. پرسیدنی است هر آینه مردم بخواهند "هزینه کنند"، یعنی قدرت خود را باور کنند و برای به کف آوردن آزادی از فداکردن جان خود دریغ نورزند، در آن صورت از "مشروعیت سیاسی" اصلاح‌طلبان چه خواهد ماند؟ جز این است که "مشروعیت سیاسی" اصلاح‌طلبان حکومتی تنها محصول منطق سیاسی سوداگرانه ایست که در غیاب جنبش مستقل اعتراضی مردم برای اهداف و آرمان‌های معین معنا می‌یابد؟ از این رو منافع طرفداران "ولایت مشروطه" نظیر مدافعین تغییر نظام به مدد "مداخله خارجی" در تعارض با شکل‌گیری جنبش‌های مستقل و اعتراضی مردم قرار دارد؛ چرا که آنان "مشروعیت" خود را تنها از انفعال مردم یا تمایل آنان به "هزینه نکردن" احراز می‌کنند. نقطه اصلی اشتراک اصلاح‌طلبان حکومتی با بنیادگرایان اسلامی را باید در همین ضدیت با جنبش مستقل مردمی جستجو کرد. دقیقاً به دلیل همین اشتراک منافع همه جناح‌های

حکومت در حفظ نظام، پروژه "اصلاح از درون" به شکست انجامیده است. در واقع اصلاح‌پذیری جمهوری اسلامی توهمی است که از جانب اصلاح‌طلبان حکومتی پس از انتخابات دوم خرداد رایج شد و شکست جبهه ۲ خرداد در ۹ اسفند ۱۳۸۱ تنها بیانگر زوال این توهم نزد مردم است. از دیدگاه ما، علل شکست جبهه دوم خرداد را می‌توان در عوامل زیر سراغ گرفت: ۱- قانون اساسی جمهوری اسلامی، ساختار سیاسی این نظام و بافتار طبقاتی - اجتماعی آن، فاقد ظرفیت لازم برای هرگونه تحول دمکراتیک و تغییر تدریجی آن به سوی دمکراسی و لائسیته است. ۲) هر دو جناح حکومت به نظام ولایت فقیه یا اصل حکومت دینی باور دارند؛ منتها جناح اصلاح‌طلب حامل این توهم است که نهادهای انتصابی مطابق با قانون اساسی رفتار نمی‌کنند. امروزه اما همگان واقفند که دیکتاتوری مذهبی در ایران علی‌رغم فقدان هرگونه "مشروعیت" و "مقبولیت" اجتماعی از پشتوانه‌ی قانونی برخوردار است، و تعرض بنیادگرایان علیه اصلاح‌طلبان حکومتی از بدو تشکیل مجلس ششم تا رد دو لایحه پیشنهادی رئیس جمهور مبتنی بر حقوق و اختیاراتی است که قانون اساسی برای ولی فقیه، شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام قائل گردیده است. برخلاف سلطنت پهلوی که استبداد تک نفره محمدرضا شاهی را از طریق نقض قانون اساسی منبث از انقلاب مشروطیت بر جامعه تحمیل می‌کرد و به این معنا فاقد اعتبار قانونی بود، جمهوری اسلامی یک دیکتاتوری مذهبی قانونی است و اصلاح درونی آن با شعار "ولایت مشروطه" فاقد مبنای قانونی است. به بیان دیگر، "اصلاح از درون" با سد قانونی اساسی مواجه است ولو که آن لزوم اصلاحات بر پایه مصلحت نظام

مجاز و از لحاظ قانونی موجه باشد. ۳) هردو جناح حکومت، جامعه را به "خودی" و "غیرخودی" تقسیم کرده، ضمن سلب هرگونه حق سیاسی از "غیرخودی‌ها" یعنی عموم شهروندان و انحصار قدرت در صفوف "خودی‌ها"، هر از چندگاهی از غیرخودی‌ها می‌خواهند تا با واگذاری آرای خود به این یا آن جناح، آنان را از "مشروعیت" لازم برای حذف رقیب برخوردار کنند. قدرت هردوی آنان از ضعف جنبش مستقل مردمی نشأت می‌گیرد. ۴) از دیدگاه جریان اصلی اصلاح‌طلبان حکومتی، تحقق شعار "اصلاح از درون" نیازمند ائتلاف با جناح رفسنجانی یا به اصطلاح جناح "محافظه‌کاران آگاه، عقلانی و مصلحت‌اندیش" است. از این رو آهنگ پیشرفت اصلاحات از درون نه تابعی از شدت بحران سیاسی، بلکه اساساً وابسته به درجه جلب نظر و توافق محافظه‌کاران مصلحت‌اندیش و عقلانی‌ست. ۵) اغلب اصلاح‌طلبان حکومتی منادی توهم "حاکمیت دوگانه" اند؛ زیرا تنها چنین برداشتی از ساختار حکومت توجیه‌گر سیاست آنان مبنی بر نهادینه کردن دوگانگی و ایجاد "ولایت مشروطه" می‌باشد. همان‌طور که سرنوشت همه لوایح و طرح‌های قانونی رئیس‌جمهور و مجلس ششم در برابر اراده‌ی ولی فقیه آشکار ساخت، حاکمیت در ایران یک پایه است. به این معنا که در حالی که قدرت واقعی به ولی فقیه و نهادهای وابسته به دستگاه ولایت اختصاص دارد، قدرت صوری، آن هم در بخشی از قوه مجریه و مجلس از آن اصلاح‌طلبان حکومتی‌ست. بی‌ارادگی و جبن سیاسی خاتمی از یک سو و تقویت مدام گرایش "خروج از حکومت" در صفوف اصلاح‌طلبان حکومتی از سوی دیگر، توهم "حاکمیت دوگانه" را به سرعت زایل نموده است. جنبش اعتراضی دانشجویی در خرداد و تیرماه ۱۳۸۲ با طرح

شعارهایی چون "مرگ بر خامنه‌ای، مرگ بر رفسنجانی"، "خاتمی، استعفا، استعفا"،
که از حمایت مردمی گسترده نیز برخوردار بوده است، نشان داد که اگر توهمی هم
نسبت به حاکمیت دوگانه در مقیاس اجتماعی وجود داشته، فرو ریخته و پیکار
دمکراتیک جز از راه هم‌آوردی با تمامیت نظام جمهوری اسلامی به سرانجام
نمی‌رسد.

www.KetabFarsi.com

بخش سوم: راهکارهای مختلف براندازی

مشخصه اصلی وضعیت سیاسی ایران در لحظه کنونی، همزمانی شکست برنامه اصلاحات خاتمی با پیروزی نظامی بوش پسر بر صدام حسین و اشغال عراق توسط ارتش آمریکا است. بین این دو رویداد هیچ رابطه علت و معلولی‌ای وجود ندارد؛ چه همان طور که پیشتر آمد، شکست "جبهه دوم خرداد" ناشی از ظرفیت ناچیز جمهوری اسلامی در پذیرش هنجارهای دمکراتیک است.

با فتح بغداد و روی کار آمدن فرماندهی گاردنر، ایالات متحده همسایه شرقی و غربی ایران شده است. قلمروی نفوذ آمریکا - که در نظر نئومحافظه کاران آمریکایی باید از هند تا شمال آفریقا و از روسیه تا خلیج فارس دامن گسترده - گسترش بیشتری یافته است. راه به تمکین واداشتن جمهوری اسلامی و از پا انداختن جنبش‌های پان اسلامی‌ای که هسته اصلی سیاست آمریکا در خاورمیانه است، اکنون بیش از پیش هموار شده است. این واقعیت جمهوری اسلامی را بیش از هر زمان به ترس انداخته و موقعیتش را متزلزل کرده است.

اگر بخواهیم پند و اندرزهای اندیشمندان سیاسی قرن شانزدهم ایتالیا، نیکولو ماکیاولی را به حکمرانان درباره زمان مناسب اصلاحات ملاک قرار دهیم، باید بگوئیم که زمینه برای اصلاحات در ایران اسلامی بیش از هر زمان دیگر نامساعد است؛ حال آن که کشور بیش از هر وقت به اصلاحات نیاز دارد. آن پند و اندرز ماکیاولی چیست؟ وی خطاب به حاکمان می‌گوید: اصلاحات مورد نیاز را هر چه سریع‌تر و در زمانی که هنوز قدرتمندید به اجرا گذارید و در انجام آن چندان تعلل نورزید که فشار از هر جانب آغاز شود؛ چه آن هنگام برای اجرای تدابیر خشن خیلی دیر خواهد بود و تدابیر ظریف هم کمکی به شما نخواهد کرد. زیرا همگان به شما خواهند گفت که مجبور به اتخاذ آن تدابیر بوده‌اید و کسی خود را مدیون شما نخواهد دانست. (ماکیاولی، ۲۰۰۱، ص ۴۴)

سردمداران جمهوری اسلامی در برابر نارضایتی روزافزون مردم از کل دستگاه حکومتی و به منظور معامله با آمریکا از موضع قدرت، از توسل مدام به نیروهای سرکوبگری و صدور احکام شداد و غلاظ قوه قضائیه احتراز نمی‌کنند. اما از موضع ضعف است که سرکوبگری‌ها افزایش یافته و این از دیده مردم پوشیده نمانده است. کاهش ناگهانی سرکوبگری در این وضعیت و اعلام یک رشته اصلاحات نمی‌تواند به تشدید روحیه اعتراضی مردم منجر نشود و پیشروی‌های جنبش را به همراه نیآورد. هر واپس‌نشینی حکومت در این موقعیت مورد بهره‌برداری مخالفین قرار خواهد گرفت و بیشتر به بحران درونی حکومت دامن خواهد زد؛ کم و بیش همچون تأثیر برگذاری "شب‌های شعر انستیتو گوته" بر جامعه در پایان کار محمد رضا شاه. به همین دلیل بعید است که جمهوری

اسلامی در چنین وضعیتی بخت‌آزمایی کند و دست به یک رشته اصلاحات سیاسی زند. به بیانی دیگر، بر خلاف "دوره سازندگی" و آغاز ریاست جمهوری خاتمی، گردانندگان جمهوری اسلامی در وضعیتی نیستند که بتوانند از موضع قدرت دست به مانورهایی زنند که فضای سیاسی جامعه را باز می‌کند. حتا معتدل‌ترین و محافظه‌کارترین جریان‌های اوپوزیسیون داخل کشور هم باید دست و بال‌شان را جمع کنند و سر جای خود بنشینند. و این به تقویت گرایش براندازی حکومت می‌انجامد.

جریان براندازی جمهوری اسلامی اما طیف یک دست و یک پارچه‌ای نیست. در یک قطب آن سلطنت‌طلبان قرار دارند و در قطب دیگر آن جرگه‌های چپ افراطی. در نتیجه راه کارهای مختلفی برای برانداختن جمهوری اسلامی مطرح می‌شود که از آن میان سه راه کار را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱) براندازی حکومت به مدد مداخله خارجی

۲) براندازی حکومت از راه انقلاب خشونت‌آمیز

۳) براندازی حکومت از راه نافرمانی مدنی و فشار بین‌المللی

۱. براندازی رژیم به مدد مداخله نظامی خارجی

به دنبال برافتادن طالبان، برقراری حکومت دست‌نشانده کرزای و بازگشت ظاهر شاه به افغانستان، سلطنت‌طلبان ایران دوباره جان تازه‌ای گرفتند. فروپاشی حکومت صدام حسین در سه هفته و نیم و شاخ و شانه کشیدن نئومحافظه‌کاران

آمریکایی برای جمهوری اسلامی سبب شد سلطنت طلبان - که با روی کار آمدن خاتمی و مسئله حمایت یا عدم حمایت از اصلاح طلبان، دچار انشقاق شده بودند - بار دیگر به هم نزدیک شوند و باز در موضع سرنگونی حکومت قرار گیرند. حمایت آشکار و پنهان نئومحافظه کاران آمریکا از رضا پهلوی و تبلیغات دامنه داری که برای او شد، به تحرک بی سابقه‌ای در میان سلطنت طلبان خارج از ایران منجر شد. این تحرک اما با رشد روزافزون مشکلات نیروهای اشغالگر آمریکایی در عراق، عمیق تر شدن شکاف میان پنتاگون و وزارت خارجه که سیاست نئومحافظه کاران مبنی بر "تعویض رژیم" ایران را ماجراجویی سیاسی و "پر مخاطره" تلقی کرده است، هم آوازی سران دولت‌های اروپایی - حتا بلر انگلیس - با وزارت خارجه آمریکا و در نتیجه آغاز دور تازه‌ای از مذاکرات مستقیم و غیر مستقیم آمریکایی‌ها با مقامات جمهوری اسلامی، تا حدودی از تحرک سیاسی سلطنت طلبان کاست. با این همه تا تکلیف سیاست واشنگتن نسبت به جمهوری اسلامی ایران روشن نشود، رضا پهلوی همچنان از موقعیت ویژه‌ای نزد آمریکایی‌ها برخوردار خواهد بود. به ویژه آن که از حمایت اسرائیلی‌ها هم برخوردار است. پشتیبانی شماری از لیبرال‌ترین نمایندگان کنگره آمریکا از لایحه پیشنهادی سناتور بران بک دست راستی مبنی بر "تعویض رژیم ایران" و تخصیص ۵۰ میلیون دلار به برخی جریان‌های مخالف جمهوری اسلامی از این زاویه قابل توضیح است.

دیدارهای رضا پهلوی با سیاست‌گذاران "کنگره یهودیان آمریکا"، گروه کار سیاسی یهودیان ایرانی لس‌آنجلس و شایعه دیدار وی با آریل شارون، شائول مفاذ

دلالت بر رابطه نزدیک سلطنت‌طلبان بانثومحافظه‌کاران آمریکا می‌کند. بُن مایه‌ی تبلیغات شبانه‌روزی رادیو فردا و نیز برخی از تلویزیون‌های ماهواره‌ای لُس آنجلسی نیز جا انداختن رضا پهلوی به عنوان محور اوپوزیسیون براندازی جمهوری اسلامی‌ست.

مراد ما از اشاره به واقعیت‌های پیش گفته این نیست که الغا کنیم راه‌کار براندازی جمهوری اسلامی با همدستی قدرت‌های سلطه‌جو که در پی برنشانیدن رضا پهلوی بر تخت و تاج از دست رفته هستند، از بخت بیشتری برای موفقیت برخوردار است. به هیچ‌وجه چنین نیست. برعکس بر این باوریم که این راه‌کار زمینه‌ی زیادی برای موفقیت ندارد. مردم ایران آگاه‌تر و پیچیده‌تر از آن هستند که به دنبال رضا پهلوی بیافتند. اوپوزیسیون دمکرات هم آبدیده‌تر و کارآزموده‌تر از آن است که گفتار شاهزاده را باور کند و با کردار او و دستگاهش کاری نداشته باشد. وانگهی، سرنوشت نثومحافظه‌کاران آمریکایی هم هیچ روشن نیست و معلوم نیست که بتوانند موقعیت امروزی خود را در مهم‌ترین ارکان سیاست‌گذاری آمریکا حفظ کنند. اروپایی‌ها هم به نظر نمی‌رسد که دنبال بازگرداندن پهلوی‌ها به ایران باشند. پس کارت رضا پهلوی در جنگ قدرتی که درگرفته، بیشتر به کار اعمال فشار بر جمهوری اسلامی می‌آید؛ به همان سیاقی که یک چندی از کارت مجاهدین استفاده کردند.

جمهوری لائیک و دمکراتیک در ایران در تعارض و تضاد است: الف) حاکم کردن قانون جنگل به جای مقررات بین‌المللی، ب) نقض اصل حاکمیت و استقلال ملی، ج) ابقای نهاد سلطنت در ایران که همواره سد سترگی در راه استقرار دمکراسی در کشور ما بوده است.

الف) حاکم کردن قانون جنگل بر مقررات بین‌المللی

از هنگام بحران سوئز در سال ۱۹۴۷، ایالات متحده برای پایان دادن به سیادت سیاسی بریتانیای کبیر فعالانه از اهرم‌ها و نهادهای قانونی - به ویژه ملل متحد - استفاده می‌کرد. این رفتار پس از پایان جنگ سرد تغییر کرده و گرایش در میان سیاست‌گذاران آمریکایی پیدا شده که اعتنای چندانی به قول و قرارهای بین‌المللی ندارد و از خود مرکزبینی آمریکا جانبداری می‌کند. این گرایش با روی کار آمدن بوش پسر به گرایش حاکم در واشنگتن تبدیل شد. حاملان این گرایش نه تنها ایالات متحده را از رعایت ضوابط جاافتاده بین‌المللی برحذر می‌دارند (تفنگداران آمریکایی از هرگونه پاسخ‌گویی به دادگاه لاهه معاف شده‌اند) بلکه آشکارا از ضرورت تضعیف ملل متحد حرف می‌زنند. بی‌اعتبار شمردن حقوق بین‌الملل و اتکاء به زور و خشونت با یکه‌تازی نظامی دولت بوش در جهان یک قطبی پیوندی مستقیم دارد.

اگر در سال‌های جنگ سرد، جز در موارد استثنایی - به مثل بمباران راکتور هسته‌ای عراق توسط جنگنده‌های اسرائیلی - خلع سلاح هسته‌ای از راه نظامی به تصور نمی‌رسید، اینک و در دوران حاکمیت بوش پسر، این تصور بعید نیست. تغییر دکترین نظامی آمریکا و دست زدن به اقدامات پیش‌گیرنده نیز به یک هنجار بین‌المللی تبدیل شده است. حالا به بهانه پیش‌گیری از خطر استفاده از "سلاح‌های انهدام دسته‌جمعی"، ایالات متحده به انهدام یک کشور می‌پردازد؛ همزمان در مقام قاضی خودگمارده بین‌المللی، هیئت منصفه خودگمارده و ژاندارم خودگمارده جهان!

تردیدی نیست که دست‌یابی دولتی چون جمهوری اسلامی ایران به سلاح هسته‌ای، امنیت جهان را به مخاطره می‌اندازد؛ اما تشخیص و مقابله با این خطر کار یک دولت، آن هم دولت جنگ‌افروزی چون دولت جورج بوش پسر نیست. بی‌اعتنایی نئومحافظه‌کاران آمریکایی به قانون‌های بین‌المللی، اعتقادشان به این که هدف وسیله را توجیه می‌کند، قلدرمنشی‌شان در تحمیل اراده آمریکا بر جهانیان و روش‌های افراطی انتقام‌گیری‌شان - که انگار از رفتار اسرائیلی‌ها با عرب‌ها گرفته برداری شده - خطر آشوب بین‌المللی و جنگ همه علیه همه را به‌طور بی‌سابقه‌ای افزایش داده است.

به گفته پُل کروگمان، وجه مشخصه اصلی دولت بوش پسر، بیزاری آن از هرگونه اقدام جمعیت (کروگمان، ۲۰-۱۹ آوریل ۲۰۰۳، ص ۶). نئومحافظه‌کاران اساساً انزوا جویند؛ به همان‌گونه که با دخالت دولت در اقتصاد مخالفند، در حوزه حفاظت از محیط زیست، از وضع هرگونه مقررات عمومی در